بسم الله الرحمن الرحيم

# فلسفه فقه (ش 2)

## مقدمه

در مقدمه‌ ديروز عرض كرديم که هنگامي كه مي‌خواهيم به اجتهاد بپردازيم و وارد فقه بشويم و بحث‌های فقهي را مطرح كنيم، بايد مباني آن را روشن بكنيم يعني آن پیش‌فرض‌هایی كه با فرض آنها اصولاً فقه و اجتهاد معني دارد و جايگاهي پيدا مي‌كند. اين پیش‌فرض‌ها و مباني دايره خيلي وسيعي دارد. يعني تمام آنچه در علم كلام بحث مي‌شود جزء پیش‌فرض‌های فقه و اصول است. يعني اثبات خدا،‌ وحدانيت خدا، نبوت خاصه،‌ پيامبر، ‌قرآن كريم، ائمه معصومين و جايگاه آنها، اينها همه پیش‌فرض‌هایی است كه بر اساس آن فقه معني دارد. اگر كسي به آنها معتقد نباشد، اصلاً حكمي وجود ندارد. وقتي كه به آن پایه‌ها و مباني معتقد نباشيم ممكن است كسي با توجه به این‌که عمده مباحث كلامي و اعتقادي جزء مباني اجتهاد و فقه و اصول است سؤال بكند كه شما براي چه به يك امري به‌عنوان مباني فقه و به‌عنوان جزئي از فلسفه فقه مي‌پردازيد.

بناي تفسيري كه ديروز عرض كرديم جواب اين مسئله است كه از دو لحاظ دو تقسيم اينجا عرض مي‌كنيم آن‌وقت قصه روشن مي‌شود. يكي اينكه،‌ يك مبادي بعيده و يك مبادي قريبه داريم. يك وقت است كه مباني كه مي‌گوييم بحث اين است كه خدايي هست پيامبري هست قرآن نازل شده اين مبادي است كه دخالت در اجتهاد دارد قطعاً بدون آنها اجتهاد و فقه و اصول معتدل نيست جزء اركان و پایه‌هاي اين كاخ رفيع اجتهاد و امثال این‌هاست اما مبادي بعيده است ولي بخشي از مبادي داريم كه مبادي خود قريبه است مثلاً همان بحثي كه ما بناست از آنجا شروع كنيم اينكه «لكل واقعه حكم» يعني این‌که هر پدیده‌ای در اين عالم و هر فعل اختياري ما يك حكمي دارد. اين ديگر چيزي نيست كه از اتصال به مباحث فقه و اجتهاد دور باشد بلكه اين يك جهت جزء مبادي قريبه است.

يك جهت هم اين پیش‌شرط‌های اجتهاد يا مبادي تصديقيه فقه و اجتهاد و يا اصول موضوعه و متعارفه اينها همه اصطلاحات متفاوتي است كه در منطق هم آمده است. اين مباني كلي كلامي از يك ديد مبادي قريبه و مبادي بعيده است از جهت ديگر اين مباني در كلام بخشي مورد بحث قرار گرفته است يا اينكه در كلام مورد بحث قرار نگرفته است آنچه به‌عنوان پيش از ورود در مباحث اصول و فقه و اجتهاد پرداخته مي‌شود در حقيقت بيشتر آن مباني قريبه به اصول و اجتهاد است كه در مباحث كلامي هم به‌صورت مستقل و مبسوط مورد بحث قرار نگرفته است اين واقعيت قصه است. والا فی‌الواقع اگر ما يك كلام جامعي يعني يك علم كلام جامعي داشتيم كه همه اينها را در برمی‌گرفت و موجود بود ديگر حتي اين مقدمات كه در اصول بحث مقدماتي داشته باشيم نيازي نبود حتي وقتي فلسفه فقه هم مي‌گوييم به لحاظ مبادي و مباني اين مبادي و مباني را بايد بگوييم كه در اصول در كلام و غيره بحث كرديم و فقط در مقدمه بگوييم كه اين مثلاً بيست تا مبناي ما كه بر اساس آن وارد اجتهاد و فقه و اصول و اينها مي‌شويم.

## ضرورت بحث

بنابراين پرداختن به برخي از مباني كلامي در اينجا به‌عنوان جزئي از فلسفه فقه از باب اين است كه مبادي قریبه‌ای كه كمتر مورد بحث قرار گرفته در كلام و نقش مهمي دارد در بحث‌های اجتهادي و فقهي اينها را مي‌خواهيم بحث بكنيم. والا اگر واقعاً ما يك كلام غني و ثميني داشتيم كه به همه زواياي مباحث بنيادي اجتهاد و فقه مي‌پرداخت و پیش‌فرض‌هایش را آنجا حل مي‌كرد ديگر نيازي نبود در اينجا به آنها بپردازيم اين يك خلأ است در جاي ديگر كه آدم را مجبور مي‌كند در اينجا به آنها بپردازد.

البته اين به معني نفي فلسفه فقه نيست. فلسفه فقه چند بخش دارد يك بخش مبادي تصديقيه و مباني كلامي است و الا ارتباط فقه با ساير علوم و هدف فقه و چيزهايي كه در رئوس ثمانيه آمده و خود تحليل مفاهيم فقهي تطور فقه اينها بخش‌هایی دارد كه در اصول نيامده و به‌عنوان فلسفه فقه مي‌شود بر آن پرداخت ولي آن بخش مربوط به مبادي و مباني طبق تفسيري كه داشتيم اين به دليل ضعف در جاي ديگري است كه ما در اينجا به آن مي‌پردازيم.

بنابراين مباحثي كه در جاي ديگر بحث شده و به نحوي نوپيدا و جديد و مهم است ما در اينجا به برخي از مبادي تصديقيه اجتهاد و فقه مي‌پردازيم و مرادمان از «برخي» در اينجا آن مباحثي كه جزء مبادي قريبه فقه است و مهم است و مورد بحث مبسوط و مرتبي در كتب كلامي ما قرار نگرفته است و به نحوي نوپيدا و مهم و مورد ابتلاست يعني با اين قيود داريم به بعضي مباني مي‌پردازيم.

همه اين بحث‌هایي كه امروز در كلام جديد آمده اين مباني كلامي كه گفتيم اختصاصاً از طرف ديگر اين مباني كلامي بخشي در كلام قديم و متعارف ما بحث شده چه كلام عقلي و چه نقلي و بخشي هم در مباحث كلام جديد و مسائل جديد كلامي مورد بحث شده. اين طبعاً اين طور است ما هم اينجا به برخي از مباني مهم اشاره مي‌كنيم اين فرقي نمی‌کند ممكن است يك نكاتي باشد كه اهميت داشته و بحث‌های خيلي كوتاهي راجع به آن شده است آن را هم مي‌آوريم.

# قاعده «لكل واقعة حكم»

بحث اولي كه ما مي‌خواهيم در اينجا عرض بكنيم اين قاعده است كه «لكل واقعه حكم»‌ اين چند تا مقدمه بود كه عرض كرديم اولين مباني كه از اصول موضوعه و مفروضات و پیش‌فرض‌های اجتهاد و فقه است اين قاعده است كه «لكل واقعه حكم» يا «لكل فعل اختياري حكم» يا «لكل فعل اختياري للمكلف حكم» و احياناً تعابير ديگري كه در كتب مختلف آمده است.

اين يك بحثي است كه در ذيل بحث دیگری به‌عنوان جامعيت دين قرار مي‌گيرد آنچه ما اينجا الآن چيزهايي كه مي‌شود براي اين بحث مطالعه و بحث كنيد كتاب مجموعه آثار كنگره حضرت امام به‌عنوان جامعيت شريعت جلد دهم مقالاتي دارد كه يكي دو تايش خوب است كه به اين بحث پرداخته است اصلاً عنوانش اين است كه مجموعه آثار كنگره بررسي مباني فقهي حضرت امام در 12 جلد كه عنوان اصلي كنگره هم نقش زمان و مكان در اجتهاد است عنوان جلد دهم جامعيت شريعت است که هفت، هشت‌ تا مقاله دارد كه يكي دو تايش خوب است نسبتاً تتبع دارد آنچه مال ضياعي‌فر است كه سرنخ بحث‌ها را برايتان مي‌دهد و در اين کتاب‌هایی كه ارجاع مي‌دهم در حد اين است كه سرنخ‌هایی را مي‌دهد و نتيجه‌گيرهايش اين است كه ما خودمان بحث كنيم در كتاب «جايگاه مباني و كلامي اجتهاد» مال آقاي ضیاعی‌فر است بوستان كتاب منتشر كرده است كه يك كتاب قطوري است و عنوانش جامعيت دين است كه منابع و آثار و کتاب‌ها را آورده و انصافاً ايشان اين كار را در يك چارچوب ديگر به‌عنوان سطح چهار با خود من انجام مي‌دهد فحص و تتبع خيلي گسترده‌ای انجام داده واقعاً زحمت كشيده كه آن‌قدر منابع و مراجع را تتبع كرده و ارجاع داده كه قاعدتاً اين كتاب را بايد داشته باشيد.

منابع و مصادري كه به لحاظ روايي مورد بحث قرار خواهد گرفت اين جامع احاديث شيعه مرحوم آقاي بروجردي است در همان مقدماتش كه رواياتي در اين زمينه دارد در همان مقدمه از صفحه 30 به بعد است اصول كافي هم جلد اول صفحه 55 به بعد است. از كتاب فضل العلم عنوان باب اين است كه «الرد الي الكتاب و السنة و انه ليس شيء من الحلال و الحرام و جميع ما يحتاج الناس عليه الا و قد جاء في الكتاب» به همين ميزان‌ هم در كتاب علم يك باب اين جوري وجود دارد در وافي هست در جاهاي ديگر هم هست و در كتبي كه كتاب علم دارد وجود دارد نظير اصول كافي كه يك بخشي هم مربوط به اين بحث است آياتي هم در قرآن است كه انشاءالله بعداً مي‌خوانيم.

ما الآن آنچه مستقيم و بيشتر از حد بحث ماست به‌عنوان يكي از اولين قانون و قاعده در مباني اجتهاد كه مبناي فقه ماست بدون در نظر گرفتن ترتيب اخصي و اعمي اين است كه «لكل واقعة حكم» من خودم تتبع جامعي در مورد اين ندارم از لحاظ تاريخي بيشتر به تتبع ايشان اشاره مي‌كنم اين ذيل بحث عمده‌ای به‌عنوان جامع دين قرار مي‌گيرد كه امروز اين امر وسیع‌تر از بحث احكام مطرح است این‌که دين همه حقايق را بيان مي‌كند اين اختصاص به گزاره‌های تجويزي و هنجاري ندارد اينكه مثلاً در روانشناسي در جامعه‌شناسی تعليم و تربيت بخصوص در مباحث جديدي كه در حوزه علوم انساني مطرح است اين يك بحث خيلي مهم است و به‌عنوان جامعیت دين مطرح است و اگر ما بخواهيم به‌عنوان جامعيت دين مطرح كنيم در حقيقت بايد بگوييم كه جامعيت دين دو قلمرو و حوزه دارد يكي در حوزه گزاره‌های توصيفي و يكي هم حوزه در گزاره‌های هنجاري و دستوري و تجويزي اينكه ما بگوییم كه دين جامعيت دارد اگر جامعيت مطلق مقدور باشد دو جا مصداق پيدا مي‌كند يكي اينكه بگوییم در دين همه حقايق عالم اعم از حقايق طبيعي تا حوزه‌های علوم انساني همه حقايق عالم در دين وجود دارد معنايش اين است كه در منابع دين كه كتاب و سنت است وجود دارد اين يك معنا و يك قلمرو است كه جامعيت دين از لحاظ معرفتي و در حوزه‌های گزاره‌های توصيفي و معناي حداكثري هم اين است كه همه آنچه در عالم و جهان حقيقت دارد در كتاب تشريع هم انعكاس پيدا مي‌كند و گاهي هم اين جور تعبيرهايي هم دارند كه آنچه در عالم تكوين هست نسخه‌ای از آن در عالم تشريع و كتاب و سنت وجود دارد اين يك نوع ادعاي جامعيت حداكثري است در حوزه گزاره‌های توصيفي يا اينكه نه، جامعيت دين معنا پيدا مي‌كند يا اشكال ديگر كه بعد عرض مي‌كنم به‌هرحال اصل طرح بحث يك مصداقش در گزاره‌های توصيفي است كه اگر كسي جامعيت حداكثري در نظر داشته باشد يك جوري مي‌رود سراغ اينها اگر در سطوح ديگر باشد نوع تعامل و برخوردش طور ديگر مي‌شود اين يك حوزه كاري است يك حوزه‌اش در گزاره‌های هنجاري و دستوري است و اينكه همه آنچه به بحث ما ارتباط پيدا مي‌كند يعني همه پدیده‌های اختياري كه مي‌گوييم يعني افعال اختياري مكلف كه اين ديگر كاري به آن حقايق عيني ندارد بيشتر كار دارد به تكاليف براي انسان اين باز جامعيت حداكثري است براي همه افعال اختياري انسان يك حكمي وجود دارد و اين در كتاب و سنت موجود است اين در حوزه گزاره‌های هنجاري مي‌شود اين يك نکته‌ای است كه بايد توجه داشته باشيم كه اين بحث در دو قلمرو مطمح نظر و محل بحث است اين يك مطلب.

# بررسی ادله مطلق و مختص

ما قبل از اينكه به بحث و نتیجه‌گیری بپردازيم مناسب است كه به ادله اصلي كه در كتاب و سنت موردبحث قرار گرفته را مورد توجه قرار دهيم. ادله ‌این نوع جامعيت دين از يك لحاظ تقسيم مي‌شود به ادله مطلق كه هم گزاره‌های توصيفي را مي‌گيرد و هم گزاره‌های اخباري را و ادله مختص به احكام يعني بخش تجویزی‌ها و دستوری‌ها لذا دو نوع ادله وجود دارد ما اين ادله را يك بررسي اوليه خواهيم داشت بعد به‌تدریج وارد مباحث ريزتر و دقیق‌ترش خواهيم شد. ادله‌ای كه اينجا اقامه شده در ادله مطلق يكي آيات قرآن است كه دلالت بر نوعي جامعيت مي‌كند اين آيات قرآن عمدتاً اين 3 تا آيه شريفه است كه دلالت بر نوعي جامعيت و شمول قلمروي دين مي‌كند اين 3 آيه بدين ترتيب است:

## ادله قرآنی

«وَ نَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى‏ لِلْمُسْلِمين‏» (نحل/89)

« لَقَدْ كانَ في‏ قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبابِ ما كانَ حَديثاً يُفْتَرى‏ وَ لكِنْ تَصْديقَ الَّذي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصيلَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُون‏» (يوسف/111) آنچه محل بحث است «وَ تَفْصيلَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُون‏» است

«ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْ‏ءٍ» (انعام/38) ممكن است نظير اين آيات آياتي هم باشد البته راجع به كتب قبلي هم الواح و تورات تعبيراتي نظير اين آمده ولي آنچه مربوط به قرآن است بيشتر است. اين سه آيه از آياتي است كه براي مستند جامعيت دين گرفته شده است منتهي اين جامعيت، جامعيت مطلق است كه مي‌تواند هم گزاره‌های توصيفي را بگيرد و چيزهاي حكمي را كه در آيه اول مي‌فرمايد كه «تبياناً لكل شيء» ما كتابي را به تو داديم كه تبيان ‌همه‌چیز بيان براي همه چیزها كه استقلال و عموم دارد تبياناً لكل شيء يعني همه چیزها و حقايق را روشن مي‌كند يعني همه حقايق عالم تكوين و تشريع در اين كتاب بيان شده است «و تفصيل لكل شيء» يعني قرآن تفصيل همه‌چیز است تفصيل يعني حق را واضح و آشكار مي‌كند.

و اين «ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْ‏ءٍ» آن دو تا مربوط به قرآن است در اينكه موضوع آنجا قرآن است و كتاب الهي بحثي نيست اين آيه سوم از اين جهت محل بحث است كه مقدور از اين كتاب چيست؟ بعضي گفته‌اند منظور از كتاب همان نامه اعمال است كه اگر اين باشد به مباحث ما ربطي ندارد؛ اما يك نظر ديگري است كه منظور قرآن است قبل و بعد آیه 38 سوره انعام كه مي‌فرمايد: «وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ يَطيرُ بِجَناحَيْهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثالُكُمْ ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْ‏ءٍ ثُمَّ إِلى‏ رَبِّهِمْ يُحْشَرُون‏» يك ديدگاه اين است كه منظور از كتاب همان نامه اعمال است و قرائني هم دارد كه "ثم الي ربهم يحشرون" از جمله آنهاست ولي در بعضي روايات اشاره شده است كه منظور از اين كتاب قرآن هم است حالا اينكه هر دو منظور است يا فقط اين يا آن بحث‌هایي است كه در جاي خودش بحث مي‌شود.

آيه «وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلاَّ في‏ كِتابٍ مُبين‏» هم هست گرچه اين احتمالي است، اين كتاب هم محل بحث است كه اگر اينجا هم منظور از كتاب به معناي قرآن باشد مي‌تواند به‌عنوان يك دليل براي اين بحث بيايد ممكن است يكي دو تا آيه در اين زمينه هم پيدا بشود بعضي آيات با همين تعابير داريم كه بيشتر مربوط به تورات و كتب آسماني قبل است كه طبعاً حالا ديگر به ما ربطي پيدا نمی‌کند ولي اگر چيزي مربوط به قرآن باشد طبعاً به اينجا ربط پيدا مي‌كند.

### مقصود از «كُلِّ شَيْ‏ءٍ» و «تِبْياناً» و «تَفْصيلَ»

طبعاً براي بحث در اينجا در همين كتاب هم ارجاعاتي به تفاسير و جاهاي ديگر شده يا در همين مقاله‌ای كه معرفي كردم ارجاعاتي دارد كه بعد مي‌بينيد كه در همين مجموعه آثار حضرت امام است من فقط به اجمال در اينجا نکته‌ای را اشاره بكنم كه يك بحث اصولي در اين دو آيه وجود دارد كه منظور از كتاب چيست؟ ما فرض مي‌گيريم كه منظور از كتاب قرآن باشد و وارد بحث تفصيلي كه تعيين بكنيم منظور از كتاب چيست؟ نمي‌شويم و فرض مي‌كنيد كه منظور قرآن باشد كل اين آيات و حداقل اين دو آيه اول از حيث این‌که اين "كل شي" مقصود چيست؟

بحث‌های دامنه‌داری وجود دارد در همه كتب تفسيري كه نگاه بكنيد مي‌بينيد بحث مطرح است فخر رازي اينجا بحث كرده آلوسي هم بحث كرده همین‌جور می‌آید تا مرحوم علامه در روايات هم گاهي به آن پرداخته شده است در اينجا چند تا بحث وجود دارد يكي در اين كل شيء است كه مقصود چيست يكي هم در تبيان و تفصیل است.

بنابراين دو تا بحث عمده در اين آيات وجود دارد كه يكي همان كل شيء است كه مقصود چيست كه آيا به همان عمومش بايد اخذ كرد و وقتي مي‌گوييم قرآن تبيان هر چيزي است هر چيزي معنايش اين است كه همه امور تكويني و تشريعي همه حقايق همه امور همه واقعيات؛ اين يك احتمال است يا اينكه نه قيدي به آن مي‌خورد و اين عموم و اطلاقش به حال خودش باقي نيست به لحاظ يك قيد لفظي متصل اينجا چيزي نيست ظاهر قضيه كل شيء است اما در اينكه آيا به همين اطلاق و عموم محفوظ است يا اينكه قيدي در اينجا بايد در نظر گرفت اينجا با ديدگاه كلان دو تا ديدگاه است يكي اينکه عموم و اطلاقش محفوظ باشد اين ظاهر اوليه است كه بعضي هم طبعاً اين را نمی‌پذيرند اين محل مناقشه قرار گرفته كه مناقشه‌اش هم واضح است و آن اينكه قرائن مقيده هميشه لازم نيست كه قرائن لفظيه باشد يك قرائن لبيه هم وجود دارد كه مرحوم علامه هم همين مناقشه را در الميزان دارند اين اطلاق و عموم مقصود نيست و از اين قبيل قرائن لبيه در عمومات و اطلاقات كم نداريم خيلي جاهاست كه ما عقلمان مي‌فهمد كه به‌طور واقعي و جدي عموم و اطلاق مقصود نيست دليلي هم كه گفته مي‌شود قرينه لبيه‌اش هم اين است كه ما فی‌الواقع و در عالم عين مشاهده مي‌كنيم وقتي مي‌رويم سراغ قرآن مي‌بينيم كه تبيان لكل شيء نيست بخصوص اينجا تعبيري دارد كه تبيان و تفصیل كه به اجمال معنايش اين است كه بايد واضح بكند آشكار بكند و وقتي ما در قرآن برويم اين همه حقايق پزشكي حقايق فيزيك رياضي فلسفي علوم انساني اجتماعي اينها در آن چيزي نيست اين در حوزه گزاره‌های توصيفي است در حوزه گزاره‌های تجويزي دستوري يعني فقه و اخلاق هم باز تبياناً لكل شيء آنها به آن شكل نيست براي اينكه خيلي از چيزهاست كه تفاصيل و مسائلش در روایات آمده است و گاهي در روايات هم آن جزئيات را ما نداريم بنابراين آن واقعيت ملموس و محسوس ما قرينه لبيه‌اي را شكل مي‌دهد و دايره را محدود مي‌كند واقعيت ملموس و محسوس اين است كه همه حقايق در اين نيست بنابراين گفته مي‌شود به خاطر اينكه اين اطلاق و عموم با واقعيت عيني سازگار نيست فلذا بايد بگوييم كه اين اطلاق و عموم ندارد اين مناقشه‌ای است كه بر ظهور اوليه وارد است. اگر ما بخواهيم ظهور اوليه و نخستين اين آيه را بگيريم بايستي در واقعیت‌های خارجي و مسائل عيني شك بكنيم درحالی‌که شكي نيست كه همه‌چیز به آن شكل تبياني كه قرآن تبيان‌ همه ‌چیز به آن شكلي كه همه بفهمند باشد وجود ندارد فلذا اين عموم و اطلاق را با اين شكل نمي‌توانيم به آن تحفظ بكنيم اين مناقشه در اصل اين است براي حل اين مناقشه دو تا راه حل آمده است كه در واقع همان نظريات بعدي مي‌شود پس عموم و اطلاق به‌صورت ظاهري اگر بخواهد محفوظ باشد اين مناقشه دارد كه با واقعیت‌ها سازگار نيست و قرينه لبيه وجود دارد كه اين طور نيست براي حل اين مسئله دو نظريه وجود دارد:

**نظریه اول**: يك نظر اين است كه مقصود از كل شيء در اينجا با اين قرينه و قرينه ديگر مقصود كل شيء است كه در هدايت انسان و سعادت انسان نقش دارد (ظاهر قول علامه) دو تا قرينه براي اين نظريه داريم:

قرينه اول اين است كه نفي مي‌كند عموم و اطلاق را كه مي‌گويد اين نيست واقعاً ما نمي‌بينيم ما از قرآن نمي‌فهميم كه همه حقايق عالم در قرآن باشد يا حتي همه تعاليم ديني هم در قرآن باشد اين را هم نمي‌بينيم پس با اين قرينه از اطلاق و عموم دست برمی‌داریم.

قرينه دوم هم مي‌گويد كه بايد بگوييم كه يك قيدي بزنيم تا جور دربیاید اين قيد هم با اين قرينه دوم معلوم مي‌شود و آن قرينه دوم آن است كه قرآن كتاب هدايت است «هديً للمتقين» كتاب راهنمايي بشر است و براي تأمين سعادت بشر آمده است با اين قرینه‌ای كه اطلاق را نمي‌شود تحفظ كرد و اين نكته دوم كه كتاب هدايت است کل شيء اينجا مقيد مي‌شود به قيدي كه دال آن قيد لفظ نيست مقام است عقل است قرينه لبيه است يعني اين جور مي‌شود تبيان لكل شيء كه "له دخالة يا دخيل يا تدخل في سعادة الانسان".

ادامه آيه هم دارد كه «وَ هُدىً وَ رَحْمَةً وَ بُشْرى‏ لِلْمُسْلِمين‏» و در حقيقت اين قرائن عقل مي‌گويد كه اطلاق ندارد پس اطلاق و عموم کنار مي‌رود قيدي كه مي‌خورد با قرینه‌ای كه قرآن كتاب هدايت است و بخصوص در همين آيه و آن آيه كه دارد «تَفْصيلَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُون‏» در مقام هدايت همه‌چیز در آن است اين مثل اينكه در كتاب قانون ابن‌سینا داشته باشد كه ما در اين كتاب از هيچ چيزي فروگذار نكرديم اين معنايش اين نيست كه فلسفه را هم اينجا گفته‌ایم يعني آنچه اين كتاب در مقام بيان آن بوده است هر چه بوده در اينجا آورده است قرآن هم كه كتاب هدايت است وقتي كه مي‌گويد ما همه‌چیز را داريم و همه‌چیز را آورده‌ایم يعني آنچه در هدايت شما دخيل بوده و در سعادت و شقاوت انسان‌ها مؤثر است آورده است پس با اين دو قرينه ما از عموم و اطلاق دست برمی‌داریم و قيد مي‌زنيم به اينكه مقصود در واقع «كل شي له دخل في سعادة الانسان و شقاوته» و يا به‌عبارت‌دیگر كل شي له تدخل في هدايت انسان هر چه كه در هدايت انسان كتاب داشته باشيم اين كتاب است و نبايد انتظار مثلاً نجوم و افلاك داشت البته اينكه چه چيزي در هدايت انسان دخيل است بحث صغروي‌اش بحث ديگري است كه با بحث انتظار بشر از دين ارتباط پيدا مي‌كند و ما تا حدي به آن خواهيم پرداخت تا حدي كه به مباحث ارتباط داشته باشد به‌این‌ترتیب نظريه دوم شكل گرفته است.

نظریه دوم: يك نظر ديگر اين است كه اطلاق كل شي محفوظ است و مقصود از اينكه مي‌گويند تبيانا لكل شي تبيان را يك تفصيل ديگر برايش مي‌كنيم اين تبيان در ابتدا ما به ذهنمان اين طور مي‌آمد كه تبيان يعني براي آدم‌ها در سطوح متعارف حقايق را روشن مي‌كند راه را نشان مي‌دهد واقعيت را تبيين مي‌كند اما ما مي‌گوييم كه اين تبيان فقط براي انسان‌های متعارف و عقل متعارف نيست تبيان ‌هم آن را در يك سطوحي مي‌گيرد و هم تبيان براي ائمه طاهرين (ع) كه نسبت به بطون قرآن هستند بنابراین که مي‌گوييم كتاب تبيان لكل شيء است در محدوده این اشياء ظاهر كتاب تبيان است و در يك محدوده‌های ديگر باطن كتاب تبيان است پس نزلنا عليك الكتاب تبياتاً لكل شيء مقصود از كتاب و تبيان ظاهر كتاب و تبيان براي عقل عادي و متعارف نيست اعم از اين است هم عقل عادي و متعارف را در يك محدوده‌ای مي‌گيرد و در يك محدوده‌هایي باطن قرآن و مخاطب قرآن و مخاطبان حقيقي قرآن يعني مفسران حقيقي قرآن كه ائمه هدي (ع) باشند كليت اين كتاب تبيان است براي همه حقايق اما اين كليت يك جايي در سطح عموم است و يك جايي در سطح خواص است در يك جايي هم در سطح أخص خواص است كه آنها را در واقع ما نمي‌فهميم و ظواهري از روايات آن را تأييد مي‌كند كه ائمه طاهرين اصلاً همه علوم خودشان را در علم تكوين و همه حقايق عالم را از همين قرآن درك مي‌كردند پس اين مي‌شود همان بطون سبعه و سبعين قرآن كه آنها در آن‌همه حقايق جلوه‌گر بود که يك نوع گرايش عرفاني آنها به همين سمت وجود دارد و عده‌ای هم به آن معتقدند كه همه حقايق عالم در قرآن وجود دارد كه در واقع اينها تطابق كتاب تكوين و تشريع است يا به تعبير ديگري كه دارد كه مي‌گويند 3 كتاب پايه نسخه در عالم اينها تطابق دارند يكي قرآن است و يكي انسان كامل و يكي همه جهان به‌طور عام و كلي پيامبر اسلام و ائمه كه انسان کامل‌اند و قرآن كه كتاب تشريع است و آن كتاب تكوين غير از انسان کامل اينها بر هم تطابق دارند همه آنچه در جهان و عالم تكوين است از غيب و شهود و ملكوت كه همه اينها در آينه قرآن تجلي پيدا كرده و انسان كامل هم اين تجلي را مي‌فهمد و دريافت مي‌كند تطابق اين سه عالم است كه در بعضي سخنان عرفا هم آمده است اين سه ديدگاه است كه در اينجا وجود دارد.